

- به‌خاطر یک شاخه گل رز

ماجرای دوختن ماسک در کارگاه خیاطی حضرت علی اصغر(ع)، از یک شاخه گل رز شروع شد! آن روزی که خانم جوهری، مدیر کارگاه، پشت چراغ قرمز ایستاده بود و پسرک گل فروش تقاضای کرد از او گلی بخرد. شیشه خودرو پایین بود و پسرک به‌شدت، سرفه و عطسه می کرد و ماسکی هم روی صورتش نبود. او برای فروختن گل های سرخش اصرار داشت. گفت‌وگوی خانم جوهری با او با این جمله تمام شد: «خانم! پول ندارم ماسک بخرم.» همین جمله، این بانوی دست‌به‌خبر را به فکر انداخت که کارگاه خیاطی متعلق به مجمع شیرخوارگان حضرت علی اصغر(ع) را به دوختن ماسک اختصاص دهند و ماسک‌ها را بین کودکان کار، رفتگرها و کارگران سرگرد توزیع کنند؛ چون این افراد توانایی مالی برای خرید ماسک ندارند و ازطرفی به‌خاطر شغلشان در خطر بیماری هستند.

این کارگاه خیاطی شرایط ویژه‌ای دارد که دانستنش خالی از لطف نیست. در اینجا، خانم‌های داوطلب، حدود ۳ماه از سال، حضور می‌یابند تا ده‌ها هزار شغل و سرپند سبز کوچک برای مراسم جهانی روز شیرخوارگان علی اصغر بدونند؛ مراسمی که در اولین جمعه ماه محرم در سرتاسر کشور و در مساجد و تکایا برگزار می‌شود و شیرخوارگان، به یاد طفل سه‌ساله کربلا، مهمانان اصلی آن هستند. حالا همان خانم‌ها، در این روزها دوباره در کنار هم جمع شده‌اند و در کارگاه کوچک خاطره‌سازشان که دوستش دارند، با سلام و صلوات، ماسک می‌دوزند.

- این همه روحیه از کجاست؟

وارد کارگاه که می‌شوم، قسمتی را ویژه مهمان آماده و ضدعفونی کرده‌اند و از من می‌خواهند آنجا بنشینم. چرخ‌ها که بیشترش چرخ‌های سردوز است، دورتادور اتاق پذیرایی واحد آپارتمانی چیده شده است و خانم‌ها پشت آن‌ها نشسته‌اند. ماسک‌ها نیک‌ها هم از چرخ‌ها آویزان است. تعداد زیادی ماسک آماده‌شده نیز روی پارچه‌ای تمیز، وسط اتاق برای بسته‌بندی ریخته شده است. خانم جوهری می‌گوید که ماسک‌ها پس از شست‌وشو و استریل، بسته‌بندی می‌شود و در هر بسته، دو عدد ماسک قرار می‌دهند. یک کاغذ هم گذاشته‌اند که روی آن، توضیحاتی درباره نحوه درست شست‌وشوی نوشته شده است.

خانم‌ها آن قدر خوش‌رو و گرم و گیرا هستند و آن قدر اینجا سروصداست که در همین فضای کوچک، صدا به صدا نمی‌رسد. توی سؤال‌هام این را می‌گذارم که بپرسم این همه روحیه را از کجا دارید. چون می‌دانم بیشتر این خانم‌ها از خانواده شهید هستند و به‌دلیل شهادت همسر یا یکی از اعضای خانواده، زندگی سختی را پشت سر گذاشته‌اند.

- برای دنیا و آخرت‌مان

روی فرش پیراز نخ‌های سفید حاصل از دوخت‌ودوز است. به این فکر می‌کنم که این خانم‌ها، وقتی خسته به‌خانه می‌رسند، تازه باید نخ‌ها را از روی لباس‌هایشان جدا کنند. آن‌ها هر کدامشان بخشی از کار کارکنان را انجام می‌دهند و مسئولیتی دارند. خانم موسویان مسئول برش‌هاست و چون کارگاه تولیدی پوشاک دارد، قیچی برقی را از کارگاه خودش آورده است. او کارگاه را فعلا به‌حالت نیمه تعطیل درآورده و اینجا مشغول شده است. می‌گوید با اینکه کار با آن قیچی سنگین، خیلی سخت است و کاری مردانه، اصلا گذشت زمان و سختی کار را متوجه نمی‌شود. بعد هم اضافه می‌کند: اگر یک دانه از این ماسک‌ها، به دست بیماری برسد، برای دنیا و آخرت ما بس است.

- سرعت، قانون کارگاه

کارگاه خیاطی علی اصغر، یک قانون خاص دارد؛ اینکه نباید لحظه‌ای، پشت چرخ‌خی خالی بماند. خانم صدیق مسئول کارگاه، این نکته را می‌گوید. او مدرس قرآن است و بیشتر این خانم‌ها شاگردان او بوده‌اند؛ «ما موظفیم سریع کار کنیم. به خانم‌ها نمی‌گوییم حتما به کارگاه بیایند اما اگر اینجا حضور یافتند، باید کار انجام‌شود و نباید برای لحظه‌ای پشت چرخ‌خی خالی بماند.» سرعت کارشان بالا است. در این کارگاه و با جدیتی که آن‌ها پیش‌گرفته‌اند، خبری از اضطراب این وپروس شاخ‌دار نیست؛ هرچه هست تلاش برای مقابله است. خانم صدیق این حرف را با این جمله تأیید می‌کند: ما وحشت نداریم اما مواظب هستیم. هر روز کارگاه را در چند نوبت ضدعفونی می‌کنیم و خانم‌ها با فاصله از یکدیگر نشسته‌اند و کارشان را انجام می‌دهند. یکی دیگر از خانم‌ها هم در ادامه این حرف می‌گوید: رهبر گفته‌اند در این شرایط، حفظ جان، جهاد است. پس ما هم مراقب سلامتی خودمان هستیم.

- متقال‌های بااستقامت

همه خانم‌ها در کارگاه، ماسک‌های بازاری به دهان دارند و هیچ‌کدامشان، ماسک‌های دوخت خودشان را استفاده نکرده‌اند! پارچه‌ها اهدایی است و خیران آن را تهیه می‌کنند. در نتیجه آن‌ها به‌خوشان اجازه نمی‌دهند حتی یک دانه را برای خودشان استفاده کنند و تا شب مجبورند همان ماسک‌های نازک بازار را روی دهانشان

دوختن ماسک با سلام و صلوات

بانوان خانواده شهدا به یادروزهای جبهه و جنگ در حال دوختن هزاران ماسک برای کارگران،رفتگران و کودکان کار هستند



عکس:احمد حسینی‌المهرانی

این روزها برای مبارزه با ویروس کرونا، خیلی‌ها در شهر، آستین همت بالا زده‌اند و هرطور که بتوانند، خدمت‌رسانی می‌کنند. یکی کارگاه شیشه‌شویی را به کارگاه تولید ژل ضدعفونی‌کننده تبدیل کرده است. خیلی‌ها شبانه و زمانی که همه‌ما در خواب هستیم، دستگاه‌های عابر بانک، رنگ در خانه‌های ما و... را ضدعفونی می‌کنند. جوانان بعضی محله‌های شهر، برای افراد سالن‌شد، خریدهای روزانه‌شان را انجام می‌دهند تا آن‌ها در این روزهای پرخطر از خانه بیرون نیابند. بسیاری از کارگاه‌های خیاطی به‌ویژه در حاشیه شهر، دوخت لباس‌های عید را کنار گذاشته و کارگاه خود را به دوختن ماسک اختصاص داده‌اند. کارگاه خیاطی حضرت علی‌اصغر(ع) یکی از همین مکان‌هاست که در آن، خانم‌ها داوطلبانه و با رعایت نکات بهداشتی، دور هم جمع شده‌اند و ماسک‌هایی باکیفیت تولید می‌کنند. این ماسک‌ها ویژه کودکان کار، رفتگران شهر و کارگران سرگذر است و بینشان توزیع می‌شود. دیدن مسئولیت‌پذیری این خانم‌ها در انجام کاری خیر که برایشان هیچ نفع مالی ندارد، دل آدم را قرض می‌کند. بیشتر این خانم‌ها که امروز یا به میان‌سالگی گذاشته‌اند، همان زنانهی هستند که در روزهای جنگ تحمیلی، پشت سر همسر، برادر یا پدرشان، آب ریختند و آن‌ها را راهی جبهه کردند. مردانشان هیچ‌گاه به‌خانه بازنگشتند؛ چون دلشان به حضور شیرزنانشان قرض بود.

تحمل کنند. آن‌ها هر روز از ساعت ۱۰صبح تا

۱۰شب در کارگاه حضور دارند.

جنس پارچه ماسک‌ها را متقال انتخاب کرده‌اند و ماسک‌ها دولا به است و بسیار محکم و به‌راحتی و با شست‌وشوی مناسب تا مدت‌ها می‌تواند قابل استفاده باشد. پارچه متقال، به‌خوبی هوا را جابه‌جا می‌کند و مصرف‌کنندگان راحت می‌توانند استفاده کنند و از طرفی قابل شست‌وشوست. خانم جوهری این‌ها را می‌گوید و به‌دوطاقه پارچه‌ای که تازه رسیده اشاره می‌کند: این‌ها را خیری اهدا کرده است. اما متأسفانه، این روزها، همین پارچه‌ها هم به‌راحتی در بازار پیدا نمی‌شود چون متقاضی

زیاد دارد.

او ادامه می‌دهد: ما تا امروز، دو ستری ماسک دوخته‌ایم. ستری اول هزار ماسک و برای سری دوم، نزدیک به ۲هزار تا خواهیم دوخت. ازطرفی سعی می‌کنیم خودمان ماسک‌ها را به دست افراد نیازمند برسانیم و آن‌ها را به‌هر جای‌تحويل نمی‌دهیم، مگر اینکه بدانیم واقعا به‌دست مردم بی‌بضاعت می‌رسد.

- ضدعفونی‌عابر بانک‌های محله با اسانس نعل!

خانم جوهری، مسئول اصلی توزیع ماسک‌هاست و می‌گوید همین امروز در بولوار

موسوی قوچانی، به خانم‌های باغبانی که این روزها در آیلندهای میانی خیابان‌ها، گل‌کاری می‌کنند، چندتایی ماسک داده است. البته او فقط به دادن ماسک اکتفا نمی‌کند و برایشان توضیح می‌دهد که از ماسک‌ها چطور استفاده کنند و هر شب آن‌ها را برای ضدعفونی با آب و وایتکس بشویند. اما مدیر کارگاه علی‌اصغر، کار ویژه‌تری را هم به‌همراه دخترش سارا انجام می‌دهد؛ کاری که به‌نوعی فرهنگ‌سازی در زمان بحران محسوب می‌شود و خیلی از ما نیز می‌توانیم آن را با رعایت اصول بهداشتی انجام دهیم. آن‌ها هر شب در مسیر خانه‌شان، دستگاه‌های عابر بانک محله را با آب و وایتکس

روایت توزیع ماسک در میدان فردوسی

تو ستون خانواده‌ات هستی



عکس:مهیندخت مغفورزادان‌المهرانی

صورتشان و ماسک نزنند. یکی از کارگرها درخواست چند بسته دیگر ماسک دارد و می‌گوید که برای خانواده‌اش می‌خواهد. اما جوهری صادقانه به او می‌گوید: تو ستون خانواده‌ات هستی و نان آور و باید بیشتر از همه مراقب خودت باشی. این ماسک‌ها فقط برای شماس‌ت. فعلا آن قدر موجودی نداریم. که تعداد بیشتری به شما بدهیم. این کارگر از یکی از روستاهای اطراف مشهد برای کاری می‌آیند و می‌گوید هرطور که بتواند مراقبت می‌کند تا بیمار نشود. درحالی‌که ما در یکی از حاشیه‌های میدان ایستاده‌ایم، پیرمرکی در حاشیه دیگری از میدان، تا نیمه بدنش توی سطل زباله خم شده است و در جست‌وجوی غذاست. هیچ توجهی به حضور ما و جمع شدن کارگرها

بزرگ مشهد باز می‌شود. پشت پنجره می‌ایستم و بیرون را نگاه می‌کنم. بخش بزرگی از زندان زیر نگاهم است اما یک نفر هم از این بالا دیده نمی‌شود. فقط یک توپ بزرگ بادی گاهی از حصار دیوارهای بلند، خودش را بالا می‌کشد و باز پایین می‌رود. معلوم است عده‌ای آن پایین مشغول بازی هستند. در این روزهای دلهره، دیدن همین توپ و فکر کردن به آدم‌هایی که در آن فضا حضور دارند و بازی می‌کنند، کمی آدم را آرام و دلخوش می‌کند. گرچه حضور بین این خانم‌ها که یک هفته‌است کارشان را شروع کرده‌اند و دیدن این همه اعتقاد و مسئولیت‌پذیری آن‌ها دلخوشی خوبی است. هر کدام از چرخ‌های اینجا به یاد از دست‌رفته‌ای اهدا شده است. برای همین نشستن و کار کردن پشت آن‌ها برای دوزندگانش با احترام و دعاهای زیبا همراه است.

این خانه را هم خیری در اختیار کارگاه گذاشته است که در همین مجموعه آپارتمانی زندگی می‌کند. خانم ازغندی، برای احوالپرسی و گفتن «خداقوت» به خانم‌ها هر ازگاهی به کارگاه می‌آید.

- به‌خاطر پسرانم

خانم عمرانی که «بی‌بی‌زها» صدایش می‌کنند، در کارگاه از همه شادتر و سرحال‌تر است و دائم شوخی می‌کند. به من می‌گوید: این مصاحبه واقعی است؟ می‌خواهید عکس‌های ما را در روزنامه چاپ کنید؟ پس حتما عکس مرا بزرگ

بیندازید.

اما وقتی با او صحبت می‌کنم و از زندگی‌اش می‌پرسم، متوجه می‌شوم غم بزرگی در دلش دارد. می‌گوید دو فرزندش در عنفوان جوانی و بعد از اینکه تشکیل زندگی داده‌اند و فرزند هم دارند، به‌طور ناگهانی بیمار شده‌اند و حالا با بیماری مبارزه می‌کنند. بعد هم با خوش‌قلبی بی‌تظنیرش ادامه می‌دهد: وقتی پای چرخ می‌نشینم، برای شفای پسرانم دعا می‌کنم و ذکر می‌گویم.

هیچ کدام از این بانوان، با چرخ خیاطی و دوخت‌ودوز بیگانه نیستند و خیلی‌هایشان با همین خیاطی پس از شهادت همسر، از پس امور زندگی برآمده‌اند. زهرا شعبان می‌گوید: بعد از شهادت همسر، ما شهیدر ضوی، عکس بزرگی از ایشان تا همین امروز، مهمان همیشگی دیوار رو به روی میز چرخ خیاطی‌ام شد.

- مهمان عزیز

دانستن حس و حال هر کدام از آن‌ها از حضور در این کارگاه و ساعت‌ها پشت چرخ نشستن شنیدنی است. آن‌ها مرا یاد مهربانی‌ها و عطفوت‌مادر خودم و همه مادران این سرزمین می‌اندازند، آن‌هم در شرایطی که می‌توانستند در خانه و زندگی‌شان راحت و بی‌خیال و بدون نگرانی از بیماری بنشینند و به‌خانه‌تکانی عید بپردازند. خانم صدیق می‌گوید: احساس می‌کنیم به درد می‌خوریم.

می‌گویم: شما مدرس قرآن هستید و این همه شاگرد تربیت کرده‌اید. می‌گوید: این کار لطف دیگری دارد. بعد هم اضافه می‌کند: شاید باورتان نشود ولی شش‌ب که از کارگاه به‌خانه رسیدم تا صبح کارهای خانه را انجام می‌دادم و نزدیک سحر خوابیدم و دوباره به کارگاه آمدم.

بی‌بی‌زه‌رای شوخ و شاد هم می‌گوید: وقتی اینجا هستیم، کارهای دیگرمان را با کارگاه تنظیم می‌کنیم و جالب اینجاست که به همه کارهایمان هم می‌رسیم. خانم جوهری، مدیر کارگاه‌که درحال بریدن کش‌های باریک است، می‌گوید: اینجا زمان‌کش می‌آید و نمی‌فهمیم چقدر و چگونه گذشته است. همسر شهید رجبعلی تختی هم می‌گوید: در این روزها، یاد زمان جبهه و جنگ افتاده‌ایم. آن زمان هم پشت جبهه فعال بودیم. شمال و کلاه می‌بافتیم و دبه‌دبه، ترمشی درست می‌کردیم.

- هیچ وقت اعصابم خرد نمی‌شود

فاطمه‌شاپوری مقدم آخرین بانویی است که بسا او گفت‌وگو می‌کنم و انگار کلید سؤال من که «شادی و انرژی شما از کجاست؟»، در زندگی او پیدا می‌شود. وقتی همسرش به شهادت رسید، او بیست و پنج‌ساله بوده؛ درحالی‌که فرزندانیش شش‌ساله و پنج‌ساله و شش‌ماهه داشته است. با این شرایط فرزندانش را به تنهایی بزرگ می‌کند. می‌گوید تا ۱۸سال پای چرخ گل‌دوزی کرده است. و همیشه با جمله! «عصابم خرد است» مشکل داشته است؛ همان‌خنده‌درخشان و مهربانی‌را که از لحظه ورودم، روی صورتش دارد حفظ کرده است و می‌گوید: شاید به‌خاطر دخترهایم که پدرشان را خیلی دوست داشتند، همیشه روحیه‌ام را حفظ کردم و اخلاقم این‌طوری شد. اخلاق همسرم ۲۰ بود و من به خودم قول دادم که یک بار هم جلو بیچه‌ها آن جمله را به کار نبرم. گفت و گو که تمام می‌شود، خانم صدیقی که مدرس قرآن است، بلند و با خنده رو به من می‌گوید: لطفا سال تولد همه دوستان ما را ۱۳۲۰ بنویسید تا خانم‌های دیگر فکر نکنند اگر سنشان از ۶۰بالاتر، دیگر نمی‌توانند کاری کنند و باید در خانه بنشینند. همه می‌خندند. خانم‌های خوشسروی کارگاه مرا بسا این جمله بدرقه می‌کنند: خانم خبرنگار، مواظب خودتان باشید.

شهر

روزنامه شهرامیدوزنگی

شماره ۴شنبه ۱۳۸۸سپتامهر ۱۳۸۸شماره ۴۷SHARARANNEWS.IR



روزهای بزرگ

این روزها برای مبارزه با ویروس کرونا،خیلی‌ها در شهر، آستین همت بالا زده‌اند و هرطور که بتوانند، خدمت‌رسانی می‌کنند. یکی کارگاه شیشه‌شویی را به کارگاه تولید ژل ضدعفونی‌کننده تبدیل کرده است